



۲۰۲۲/۰۱/۱۲



محمد عارف عباسی

## باز هم تبادل نظر

محترم و معزز جناب باری جهانی صاحب !

از توجه خردمندانه و تائید و هم سوئی واقع بینانه شما به بیان واقعیت های من یک جهان ممنونم. نظر لطف و محبت از هر دوستی نیکو است ولی هم صدایی و هم نظری عالم فرهیخته و استاد متبحری چون جناب عبدالباری جهانی صاحب مسرت بار است و مشوق افتخار آفرین.

من مبارزه و اتخاذ موقف استوار، عالمانه و منطقی شما را در قبال تلاش های مصرانه و مذبوحانه بعضی به منظور تحمیل اکاذیب، ارائه اسناد جعلی، تحریف اذهان، کتمان واقعیت ها توسط ستم قلم و به استهزاء گرفتن فهم و دانش دانایان، با علاقمندی خاص تعقیب می کنم و مشاهده می کنم که نابخردی تعقل و نا آشنایی با تبادل نظر علمی و مقتضیات آن حوصله نادران منطق را سر آورده برای شان برافروختگی آفریده ناچار به سلاح تحقیر و توهین متوسل می گردند.

ما اگر پروای این یک لنگه گویان مرغ شان را می داشتیم و از اتهامات و تاپه زدن های شان می هراسیدیم هرگز قلم بر نمی داشتیم و در بساط راست بازان و واقعیت پرستان نمی پیوستیم.

این گروه بر بنیاد دلایل خاص که از لحاظ علمی قابل تصنیف و تفکیک اند. فقط یک تاریخ را که بازتاب دهنده مکونات قلبی شان است انتخاب با شیوه گل چینی از هر شاخه برای خود آرامش روانی جسته اند، ولی در کل عقده و خصومت ها ایشان را از دانش واقعی تاریخ مملکت باز داشته است، خلاصه نه تاریخ کامل وطن را خوانده اند و نه از تاریخ جهان بهره برداشته اند. یگانه مأخذ این جمعیت کتاب سلیقوی خاطرات مرحوم میر غلام محمد غبار است، که کتاب آسمانی اش می خوانند، و نمی دانند که غبار خلاف اصول تاریخ نویسی و تقوای مسلکی که واقعه نگاری اصیل است و نه نیدخل ساختن احساسات شخصی، این کتاب برای تبارز علایق، عواطف، خصومت ها بالاخص علیه یک خانواده توسط غبار به حیث وسیله قرار گرفته، که در آن صد ها دروغ، ضد و نقیض و تهمت و صحنه سازی ها وجود دارد، پیروان غبار اندک ترین توجه را به آثار دیگر مؤرخین افغان در مورد شاه امان الله میبذول نه داشته اند. این چند تایی که خود را مؤرخ جا زده اند از خود نمی پرسند که دلیل تقرر غبار از استخبارات وزارت داخله به سفارت ماسکو چه بود؟ و او چگونه از ماسکو به برلین رفت و با سید کمال یک جا شد و جزئیات قتل محمد عزیز خان را توسط سید کمال در کتاب خود درج کرد(خاطره

دارم از فقید داکتر عبدالرحمن محمودی که در هنگام آزادی اش از زندان برای ما زیرین در مورد غبار گفت، در موقع مساعد خواهم نوشت).

در مورد موقف مؤرخین اروپایی در قبال یک روی داد تاریخی نقل قولی دارم از تولستوی «تولستوی در کتاب مشهورش "جنگ و صلح" در مورد ناپلیون می نویسد که مرد ناشناخته بی همه چیز فاقد هرگونه عقیده و عضویت هیچ حزبی با نهایت زیرکی از شرائط حاکم بر جامعه فرانسه استفاده نموده جمعیتی سست عنصری را دور خود جمع نموده در امور نظامی رخنه و با تحقق آرزو هایش غرض جهان کشایی به هسپانیه، ایتالیه و مصر حملور شده موفقیت کمایی نموده شهره آفاق شد و امپراتور بی بدیل شد. شاهان اروپا در برابرش زانو بر زمین زدند، امپراتور آستریا زنش را تقدیم دربارش کرد پادشاه پروشیا دخترش را هم خوابه اش ساخت و الکساندر امپراتور زار روس با او معاهده صلح بست و با اتحاد با ناپلیون به مقابل متحد قدیمی اش آستریا جنگید، ولی هوس تسخیر ماسکو خواب و راحت ناپلیون را را ر بوده بود، ماسکو برایش سرزمین رؤیایی بود و برای تحقق این هوس روبه صوب مشرق زمین کرد و بعد از فتوحات پی در پی (داستان دراز است) لقب نابغه حربی و بی بدیل ترین ستراتجست جنگی را گرفت، زمانی ماسکو را تصرف کرد در برابر آئینه می ایستاد و چون طفل ذوق زده با خود می گفت که راستی در ماسکو استم، واقعاً در بیداری ماسکو را تسخیر کرده ام؟

ولی اشغال ماسکو برای ناپلیون نگون بختی و بد نامی و سقوط قهر قرایی آفرید از قله های بلند قدرت به سوی زمین لولان شد روشنی عظمت؛ جلال و شکوه از حریم ریح و روانش رخت بر بست و در سیه چاه ظلمانی گم نامی فرو غلطید؛ شرائط به نحوی تکوین کرد که ناپلیون فاتح و شکست ناپذیر، نابغه مقتدر ترین امپراتور جهان مواجه به شکست های پیهم شد و سرمای شدید منطقه و قلت خوراک انسانی و حیوانی و شکست مورال و معنویات جنرالان ارشدش کمر نیروی نظامی اش شکست و از لشکر ۶۰۰۰۰۰ اش هزارو چند باقی نمانده جنون زده و ورشکسته و غرور پامال شده به پاریس عقب نشست»

مؤرخین در کل قبل از عروجش به دو دسته تقسیم شده بودند یک عده می گفتند این شخص نهایت احساساتی، متلون المزاج، بوالهوس و خیال پرداز حتی مألخولیا است نه تنها فرانسه بلکه اروپا را به تباهی می برد.

اما مؤرخین نشنالست فرانسوی و بعضی مؤرخین اروپایی او را نابغه، بر گزیده خدا و اعمالش را ملکوتی می دانستند. از او به حیث فاتح و امپراتور اروپا یاد می کردند.

ولی بعد از شکست ننگین و عقب نشینی و تبعیدش در ختم کار، صفحه بر گشته و هردو دسته مؤرخین در مذمت ناپلیون متحد می شوند و او را یک فرد مغرور، بکه تاز، مجنون صفت گفتند. یعنی مؤرخین واقعی اشتباهات کسی به مقام ناپلیون را بر شمردند.

متأسفانه مؤرخین آماطور ما نه تنها که علی الرغم شواهد عینی و اسناد مؤثق هیچ اشتباهی را به امان الله خان نسبت نه داده از او یک معبود می سازند و جالب تر از همه این که با تخریب، متهم ساختن و کوبیدن پیهم و سیستماتیک طرح شده اعلیحضرت محمد نادر شاه می کوشند او را به حیث گماشته انگلیس مسؤول و مقصر همه بحرانات شناخته، امان الله خان را تبرئه نموده معصوم و عاری از هر گونه اشتباه، سهو و خطا قلم داد

کنند که چنین انسانی در طول تاریخ زاده نه شده. ای کاش ضرر اشتباهات یک زعیم به خودش برسد نه تباهی و بربادی مملکتی.

من به حیث یک افغان شاگرد تاریخ منسوب قوم امان الله خان با مسؤولیت و وجدان بیدار، بدون ذره، گرده و خاشه از عداوت و خصومت، با استفاده از حق مدنی ام، بر معیار منافع ملی و تحلیل عواقب بعد از فرار اعلیحضرت امان الله خان، با ستایش از نیت و آرزوهای عالی و بلند پروازانه اعلیحضرت شان وظیفه خود می دانم بنویسم که، نزد اعلیحضرت یگانه مودل و نمونه برای تعقیب اهدافش جامعه اروپایی بود و این پیوند فکری و روانی ذات شاهانه را با واقعیت های عیان و عینی مملکت بیگانه ساخته بود که نه وطن شناختند و نه مردمش نه توان مالی را در نظر گرفتند و نه عقاید و عنعنات و رسوم مردم را و عجله در تطبیق طرح ها ولو نیکو بود ولی برای جامعه پذیرفتنی نی، مقاومت آفرید و توسل به زور شدت مقاومت را بیشتر ساخت و سلطنتش در برابر تند باد خشم مردم از کمر انداخت، آنانی با وفا داری و صداقت پادشاه را از عواقب این تندروی ها هشدار می دادند ولی در برابر رقابت شدید بلی گویان مفسد درباری، پیوندی به سو، قرار گرفته ذهن شاه را در برابر این دوستان فداکار واقعی مکرر ساخته کنار برده شدند.

به صراحت و جرأت می گویم که اعلیحضرت مرتکب اشتباهات بس عظیم گردیده و فرآورده های این اشتباهات باعث تباهی افغانستان گردید.

تصمیم شاه را به ترک وطن بزرگترین خبط امان الله خان می دانم. که از زعیمی شجاع دلیر و با شهامتی صاحب غرور ملی چون امان الله توقع نمی رفت.

اگر جلوگیری از جنگ و خون ریزی فرار را توجیه کند، آیا در محاذ های مشرقی و جنوبی کم خون ریخت (کاکای پدرم سردار عبدالکریم خان برگد و هفت نفر از اقاربم در این جنگ کشته شدند. مأخذ مینار علم و جهل دهمزنگ)

پادشاهی که شمشیر از نیام برکشید و استقلال از انگلیس خواست چرا در برابر دزده دزدان وحشی خون خوار چنان متمدن و اروپایی مشرب و سخاوتمند و عادل انه شد که نظام ۱۸۲ ساله را فرو پاشانده، مادران خود و خواهران و برادران صغیرش و حتی همسر نکاحی اش را به ترحم وحشیان سقوی رها و مملکت خود را بی سر پناه گذاشته و ملت را بی پدر معنوی ساخته خود را سبک دوش کرده راه فرار پیشه کند، بلی اگر ملتی پادشاه خود را در حال فرار ببیند معنویات باخته به دفاعش نمی ایستد. در حالی که در غزنی برایش اطلاع رسید که اتحاد نوی از هزاره ها و قبایل پشتون تشکیل شده و از طریق کوه قرغ بر کابل حمله می کنند و به شاه پیشنهاد عودت به کابل کردند، ولی کسی به نام یعقوب خان پادشاه را به فرار تشویق کرد.

اگر امان الله خان در جایش باقی می ماند موسفیدان اقوام و قوماندانان و صاحب منصبان ارشد اردو را در چمن حضوری جمع نموده عوض بیانیه وداع قندهار بر علیه کلکانی به حیث گماشته انگلیس اعلان جهاد نموده چند تن از خائنین و هم دستان بچه سقاء را چانماری می کرد و الله که ملت بسیج شده دورش جمع می شدند و افغانستان نجات می یافت.

اگر امان الله خان در برابر یک نهضت واقعی ملی به جوانان و به اصطلاح مشروطه خواهان فرار نی بلکه برای جلوگیری از خون ریزی و یک انتقال صلح آمیز استعفی می کرد حتی در همان شرایط قابل توجیه نه بود. آیا با فرار امان الله خان خون ریزی متوقف شد و یا این که جو های خون جاری و ظلمت بدبختی، تباهی و ویرانی بر مملکت مستولی شد.

آیا عادلانه، منطقی و ملی است که من از مخالفین اعلیحضرت نادرشاه غازی به نام منورین و مشروطه خواهان و هواخواهان فریب خورده امان الله خان که در نه ماه حکمروایی سقوی ناپدید بودند ولی در زمان دولت نو پای اعلیحضرت نادرشاه سر آب آمده و به تخریبات، آشوب و در هم پاشی نظام حتی قتل پادشاه توطئه و دسیسه می کردند به نام مبارز، مترقی و اصلاح طلب به قدرانی یاد کنم ، در حالی محمد نادر شاه بعد از نجات وطن با عزم متین و خردمندی زعامت مطابق شرایط عینی مملکت بر توده های خاک و خاکستر سقویان مساعی مجدانه برای ایجاد یک دولت مرکزی قوی و مستقل، اعمار مجدد افغانستان و احیای زیر بنا های ویران شده عزم متین و اراده آهنین نمود و در طول چهار سال دستاورد های ماندگار داشت.

در آن زمان افغانستان به یک دکتاتوری پدرا نه و خردمندان ضرورت داشت نه آشوب و قیام دهشت و ویرانی نا امنی و بی ثباتی. کی ویران کرد و فرار کرد؟ کی نجات داد و پس آباد کرد؟

پایان



برای مطالب دیگر محمد عارف عباسی روی عکس کلیک کنید